

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تقابل اخلاق دینی و الحادی

بررسی مختصر و مفید پایه‌های اخلاق الحادی و بیان جایگاه اخلاق دینی

تهیه شده در: «رد شبهات ملحدین»



این کتاب به سبب تحریر و انتشار آن در فضای مجازی و به منظور اطلاع رسانی در دسترس عموم قرار گرفته است

مهر و مژده دینی و اخلاقی

### مقدمه‌ی مترجم

قضیه‌ی اخلاق، یکی از موضوعاتی است که در مباحثه‌ی دینی-الحادی بسیار رواج دارد و یکی از اشکالات فکر الحادی و لوازم فاسد آن می‌باشد. دکتر سلطان عمیری در رساله‌ی دکترای خود<sup>۱</sup> به موضوعات بسیاری پرداخته و بخشی از کتاب خود را به این موضوع مهم اختصاص داده است که در عین اختصار، سودمند است و اصول این موضوع را در خود جمع کرده است؛ جناب دکتر در این بخش به ذکر پایه‌ی اخلاق دینی و بیان برتری آن می‌پردازد و دلایلی که از سوی ملحدین مورد تمسک قرار گرفته را پاسخ می‌دهد. لازم به ذکر است که در بعضی موارد، برخی عبارات کم شده و یا اختصاری صورت گرفته تا فهم متن برای عموم مخاطبین آسان باشد و در یک محور واحد قرار گیرد.

### زمینه‌ها و اصل اعتراض

ملحدین ادعا می‌کنند که ادیان، اخلاق انسانی را به فساد کشیده‌اند و هیچ اخلاق نیکی نیاورده‌اند، بلکه دستور به چیزهایی می‌دهند که برای زندگی انسان‌ها زیان‌آور هستند و می‌گویند که دین موجب پاکی رفتار انسان‌ها نمی‌شود زیرا بر پاداش و عقاب ایستاده‌اند و کار اخلاقی -آنطور که می‌گویند- نباید وابسته به پاداش و عقاب باشد! همچنین بعضی دیگر از ملحدین زمان ما گفته‌اند که اخلاق دینی باعث پیدایش نفاق و دورویی می‌شود، زیرا مؤمن کار نیک را برای به‌دست‌آوردن رضایت خداوند و نجات از عذاب انجام می‌دهد، در نتیجه اگر خدا نباشد، مؤمنان دست به دزدی و قتل می‌زنند! بعضی دیگر برای متهم کردن دین می‌گویند که بسیاری از دین‌داران اخلاق‌مدار نیستند درحالی‌که افراد زیادی دینی ندارند<sup>۲</sup> و اخلاق را رعایت و حتی در این راه فداکاری می‌کنند، پس دین اثری بر اخلاق ندارد! گروهی دیگر پا را از این حد هم فراتر می‌گذارند و می‌گویند که اگر ملت‌های اسلامی و ملت‌های سکولاریست را با هم مقایسه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که التزام به اخلاق در دسته‌ی دوم بیشتر است، پس دین مؤسس اخلاق نیست و اثری هم بر آن ندارد، بلکه به اخلاق ضرر می‌زند و الحاد و سکولاریسم برای اخلاق مفید هستند!<sup>۳</sup>

بی‌شک مسئله‌ی اخلاق یکی از مهم‌ترین مسائلی است که پیروان و مخالفین ادیان درباره‌ی آن به جدال برخاسته‌اند؛ سبب این است که اخلاق جایگاه والا، تأثیر فوق‌العاده و اهمیت به‌سزایی در زندگی انسان‌ها دارد و یکی از مهم‌ترین چیزهایی که میان انسان و چهارپایان تفاوت می‌گذارد، داشتن سیستم اخلاقی کامل و جستجوی کمال و درستی است. انسان تنها حیوانی است که سیستم اخلاقی کامل و واضحی در اختیار دارد. فیلسوف مسلمان معاصر، طه عبدالرحمن، به این نکته اشاره کرده است که تفاوت میان انسان و چهارپایان در مبدأ درستی‌جویی می‌باشد که اخلاق‌گرایی نام دارد و این اخلاق‌گرایی

۱. ظاهرة نقد الدين في الفلسفة الحديثة دراسة نقدية، به اشراف دکتر عبدالله قرنی، دانشگاه أم‌القری، دانشکده‌ی دعوت و اصول دین، بخش عقیده. (مترجم)

۲. این شبهه را بسیاری از دین‌گريزان تکرار می‌کنند و حتی بعضی از کسانی که ظاهراً از اهل دین هستند هم تحت تأثیر سخنانشان قرار گرفته‌اند و بعضی از آنها می‌پرسند: چرا بسیاری کافرند ولی بد نیستند؟! این افراد، کفر را بدی نمی‌دانند و بلکه حقی برای خداوند قائل نیستند، برای همین بسیار است که برای کمرنگ کردن دین و عبودیت (که انسان برای آن آفریده شده) می‌گویند که مهم انسانیت است، دین مهم نیست، و این سخن کفر محض است و مسلمان عاقلی آن را بر زبان نمی‌آورد، زیرا لازمه‌اش این است که حق‌الله را باطل کنیم و تنها به حقوق میان انسان‌ها قائل باشیم، حال آنکه همین حقوق را خداوند قرار داده است و بدون ایمان به خداوند نمی‌توان چنین حقوقی را اثبات کرد و اگر فرضاً اثبات شود، دست کم عملی کردن آن لازم نخواهد بود! (مترجم)

۳. بنگرید به: وهم الإله ریچارد داوکینز، ص ۲۲۷، و مجله‌ی أنا أفکر ۱۰، ص ۱۳، و تحقیق ما للإلحاد من مقولة محمد مزوغی، ص ۹۵

است که افق انسان و چهارپایان را از هم جدا می‌کند؛ هیچ چهارپایی به دنبال درستی و صلاح نیست، پس این اخلاق است که انسان‌بودن انسان را شکل می‌دهد و باعث می‌شود در جهت کامل‌بودن و درستی بکوشد.<sup>۴</sup> بنابراین سیستم اخلاق، نیروی روحی بزرگی است که توانسته انسان را از مرتبه‌ی حیوانات به جایگاهی بالاتر و گرمی‌تر بکشاند و تمام کارهای انسان باید بر پایه‌ی اخلاق باشد؛ خرید و فروش، صدقه، ازدواج، دوستی، همکاری، خبررسانی و بخشش و غیره، همگی به طبیعت اخلاق که بر زندگی بشری سایه افکنده است مرتبط هستند و بدون اخلاق نمی‌توان زیست و هرگاه اخلاق از زندگی بشر کوچ کند یا دچار اختلال شود، زندگی بشر هم تماماً فاسد خواهد شد و یکی از نشانه‌های درستی یک منهج همین است که موجب اصلاح و پیشرفت اخلاق انسان‌ها شود.

پس ملحدین هم این جانب را دریافته‌اند و به همین علت ادیان را متهم به فاسدسازی اخلاق بشری کرده‌اند، و تلاششان بیهوده بوده و شکست خورده است و ادعای باطلی کرده‌اند که تماماً نادرست است، و ما در اینجا به مناقشه‌ی این ادعا پرداخته و اشکالات آن را بررسی می‌کنیم و مقایسه‌ای میان نگرش ایمانی و الحادی نسبت به اخلاق دایر می‌کنیم تا مخاطب بداند که کدامیک به درستی و کمال سزاوارتر است و کدامشان برای زندگی بشر منفعت بیشتری دارد و باید پذیرفته شود و مقایسه از چهار جهت خواهد بود:

### جهت اول: اصل و پایه

بی‌گمان نگرش اخلاقی انسان‌ها از اصول کلی -وجودی و معرفتی- آنها تأثیر می‌پذیرد و به همین دلیل است که گرایش‌ات فلسفی در موضوع اخلاق، تفاوت‌ها و اختلافات زیادی دارند و هر مذهب فلسفی، بر حسب طبیعت‌اش، نگاه اخلاقی خاص به خود را دارد. همچنین شکی نیست که اصول وجودی و معرفتی که پایه‌ی ادیان هستند، با اصول الحاد تفاوت و بلکه تناقض دارند و در نتیجه معلوم است که با یکدیگر فرق خواهند داشت و در خلال بحث می‌فهمید که اصول و پایه‌های ایمانی، اصول درستی هستند و می‌توان بر آنها یک سیستم اخلاقی درست و راهگشا را بنا کرد، اما اصول الحادی تنها به فاسدشدن سیستم اخلاق منجر می‌شود.

در اینجا به دو اصل کلی و اساسی اکتفا می‌کنیم:

**اصل اول (ایمان به وجود یا عدم وجود خدا):** بنیان ادیان بر این است که تمام هستی را خداوند با قدرت، علم، حکمت و اراده‌ی خویش آفریده و اوست که حکمت کامل و علم شامل و قدرت تام و اراده‌ی نافذ دارد. اقتضای چنین اعتقادی این است که فرد باورمند، تسلیم وجود اصول اخلاقی ثابت و مطلق در هستی می‌شود زیرا این مبادی باید بر منبعی که در علم و احاطه‌اش به وجود مطلق و حکمت و تدبیرش کامل باشد و از رغبت‌های شخصی و هواهای نفسانی جدا باشد، تکیه کند. گروهی از دانشمندان و متفکرین زمان ما بر اهمیت این مسئله تأکید کرده‌اند، از جمله ژاک مارتین که وحی الهی را برای قراردادن سیستمی انسانی ضروری می‌شمارد و می‌گوید که «قطعاً هر جامعه‌ی بشری به اصولی که مصدر الهی و فوق بشری داشته باشند نیاز دارد؛ نباید مصدرشان به خود انسان بازگردد، زیرا در این حال باید خود او قاضی باشد! پس برای آنکه جامعه‌ی بشری باقی بماند و مستقر باشد، به حقیقت‌های مطلق نیاز داریم که تمام افراد تسلیمشان باشند.»<sup>۵</sup>

ایمان از چند جنبه بر قضیه‌ی اخلاق اثر می‌گذارد:

۴. سؤال الأخلاق، ص ۱۴

۵. المدخل لدراسة النظم الإسلامية، محمد رأفت سعید، صص ۲۹-۳۳

**نخست اینکه:** فرد مؤمن، می‌تواند به چیزهایی مطلق و ثابتی باور داشته باشد که بر زندگی بشر حکمرانی کند و در پذیرش آن امور و تسلیم در برابرشان مضطرب نخواهد شد؛ مؤمن تسلیم این معناست که الله انسان را آفریده و در او قوه‌ای قرار داده که فطرت نامیده می‌شود و بر این باور است که انسان بر نیک‌شمردن ویژگی‌های نیکی خلق شده که او را به سوی کمال می‌کشاند.

**دوم:** فرد مؤمن معتقد نیست که انسان تنها یک ذات مادی و متحرک است؛ اهل ایمان بر این باورند که در انسان، عنصری غیر مادی وجود دارد که در طبیعت و مقتضیات خود با ماده متفاوت است، پس کارهایی که انسان انجام دهد، تنها اثر مادی کورکورانه‌ای نیست.

**سوم:** مؤمن می‌تواند بر اساس ایمانی که به کمال خداوند دارد، اختلاف در اخلاق را علت‌جویی کند؛ زیرا نیک‌شمردن بعضی از اخلاق‌ها و زشت‌دانستن بعضی دیگر و خیردانستن بعضی از امور و شردانستن بعضی دیگر، همگی نیازمند وجود یک اراده، حکمت و علم است و خداوند تمام این صفات را دارد. مؤمن بر این باور است که خداوند حکمت و علم کاملی دارد، پس مرتکب قبیح نمی‌شود و به آن دستور هم نمی‌دهد، چنانکه فرموده است: **﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاجِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾** [الأعراف: ۲۸]، یعنی: «وقتی که کار زشتی انجام می‌دهند، می‌گویند: پدران خود را بر این کار دیده‌ایم و خدا ما را بدان دستور داده است! بگو خداوند به کار زشت دستور نمی‌دهد، آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟» و در حدیث قدسی فرموده است: «یا عبادي إني حرمت الظلم على نفسي وجعلته بينكم محرماً فلا تظالموا»<sup>۶</sup>، پس خداوند در این نصوص به ما خبر می‌دهد که او نه به قبیح دستور می‌دهد و نه بدان رضایت دارد، در نتیجه با کمال حکمت و علم خداوند «ممکن نیست که آنچه قبیح باشد را شرع و دین خود قرار دهد و خداوند متعال با نام‌های نیک و صفات خود بندگان را به آنچه انجام می‌دهد و بدان‌ها دستور می‌دهد و آنچه دوست دارد یا دوست ندارد و آنچه به سببش پاداش می‌دهد یا عذاب می‌کند، راهنمایی می‌کند.»<sup>۷</sup>

با این تقریر، ادعای کسانی که ادیان را به عدم تأسیس نظام اخلاقی ثابتی متهم می‌کنند، باطل می‌شود، زیرا کمال حکمت و علم خداوند اقتضا می‌کند که دستور به فاحشه و شر ندهد و از نیکی و خیر باز ندارد، پس چگونه می‌گویند: ایمان به خداوند، اصول اخلاقی ثابتی را پایه‌گذاری نمی‌کند؟!

اما خداناباوران زمانی که وجود خداوند را انکار کرده‌اند و ادعا کرده‌اند که خالق برای هستی نیست، در توضیح چگونگی پیدایش هستی و به وجود آمدن قوانینش در اختلاف بسیاری گرفتار شده‌اند و بسیاری از آنان بر این باورند که هستی تصادفاً به وجود آمده و هرچه باشد مادی است و حتی اتفاقات و پدیده‌های طبیعی و انسانی که در جهان جاری هستند، چیزی جز حرکت ذرات ماده‌ی صرف نیست!

**پس آنها نمی‌توانند سیستم اخلاقی درستی که توجیه‌پذیر و قانع‌کننده باشد ارائه کنند:**

**نخست برای اینکه:** آنها وجود خداوند را انکار کرده‌اند، پس نمی‌توانند به وجود اصول مطلق در هستی معتقد باشند، زیرا مصدری که ایمان مطلق تنها بر پایه‌ی ایمان به او به وجود می‌آید، یعنی وجود الهی کامل را منکر هستند! بنابراین هر سیستم اخلاقی که داشته باشند، اساس منهجی‌ای نخواهد داشت و از اصول کلی مطلق که بتوان به آن استناد کرد خالی خواهد بود، برای همین است که سؤال «منبع و معیار شما که سیستم اخلاقی‌تان بر آن بنا می‌شود؟» برای آنان وحشت‌آور است.

۶. صحیح مسلم، شماره‌ی ۶۶۶۴: «ای بندگان! من ظلم را بر خود حرام قرار داده‌ام و آن را میان شما نیز حرام کردم، پس ظلم نکنید!»

۷. مدارج السالکین ابن قیم، ج ۳، ص ۴۶۸

**دوم اینکه:** وقتی که تمام اتفاقات چیزی جز آثار حرکت ذرات مادی نباشد، نمی‌توان اختلاف بین افعال را توجیه و تفسیر کنیم؛ چگونه میان خیر و شر یا حسن و قبیح فرق بگذاریم، وقتی ماده‌ی کور هیچ اراده و حکمتی از خود نداشته باشد؟! چنین تصویری نه تنها اخلاق را بی‌معنی می‌کند، تمامی دلایل لزوم اخلاق‌مدار بودن را هم از بین می‌برد؛ زیرا زمانی که هستی و افعال انسان همگی نتیجه‌ی تصادف کور و فاقد حکمت باشند، بدون هدف آمده و غایت و اراده‌ای در میان نباشد و هستی از میان اتفاقات عبور کند و به انسان و زندگی‌اش اهمیتی ندهد و ما در آن زندگی کنیم و بعد تا ابد بمیریم... دیگر چرا باید انسان اخلاق‌مدار باشد؟!

از اینجا می‌فهمیم که انکار وجود الهی و عدم تسلیم در برابر دینی که نازل کرده، به بحران اخلاقی عمیقی منجر می‌شود. علی عزت بگوویچ در بیان همین حقیقت گفته است: «نمی‌توان سیستم اخلاقی‌ای را بر پایه‌ی الحاد بنا کرد!»<sup>۸</sup> و دلیل این سخن آن است که اصل الحاد، انکار وجود خالق است و در این حال تمام قوانین و پایه‌های فکری به خود انسان یا طبیعت باز می‌گردد که همگی مقید و متغیر هستند. برخی از ملحدین نیز به اینکه معنای انکار خدا، انکار اخلاق باشد، اعتراف کرده‌اند، چنانکه سارتر -یکی از قوی‌ترین مؤسسان وجودگرایی الحادی- می‌گوید: «یک وجودگرا بر این باور است که نبود خداوند چیز دردآور نیست، زیرا با ناپدید شدن خداوند، احتمال یافتن هر بنیان و قیّمی ناپدید می‌شود»<sup>۹</sup> و سخن خود را به شکل مفصل‌تری هم شرح می‌دهد که «وجودگرایی می‌گوید که نبود خداوند، به معنای نبود یک قیّم معقول و نبود خیر به صورت مسبق است، زیرا عدم وجود خداوند یعنی اینکه وجود کامل و نامتناهی‌ای نیست که خیر را دریابد، پس ادعای وجود خیر یا راستی و خوبی، همگی سخنان بی‌معناست!»<sup>۱۰</sup> و داستایوفسکی از این معنا با عبارت صریح «وقتی خدا نباشد، همه چیز مباح است»<sup>۱۱</sup> یاد می‌کند!

ویل دورانت نیز در بیان اضطراب و اختلاف فیلسوفانی که اصل الهی اخلاق را انکار کرده‌اند، گفته است: «فیلسوفان به این مطلب پی برده بودند که پس از مردود داشتن شالوده‌های مذهبی اخلاق، ناچار بودند پایه و نظام اعتقادی دیگری بیابند که افراد را به عنوان شارمندان، شوهران، زنان، والدین، و اطفال به سوی رفتار شایسته متمایل سازد. ولی آنها به هیچ وجه اطمینان نداشتند که طبیعت حیوانی انسان را بتوان بدون قوانین اخلاقی که تأیید مافوق طبیعی بر آن گذارده شده باشد، تحت تسلط درآورد. ولتر و روسو سرانجام به لزوم معتقدات مذهبی مردم از جهت اخلاقی اعتراف کردند. مابلی در سال ۱۷۸۳ در پاره‌ای ملاحظات درباره‌ی دولت کشورهای متحد امریکا خطاب به جان ادمز به وی هشدار داد که بی‌تفاوتی در امور مذهبی هر چقدر هم که در مورد افراد روشنفکر و معقول بی‌زیان باشد، برای اخلاقیات توده‌های مردم مهلک است. او اظهار داشت دولت باید افکار این «اطفال» را نظارت و رهبری کند، درست همان طور که والدین در اطفال خود عمل می‌کنند! دیدرو در نیمه‌ی دوم زندگی خود در این اندیشه بود که چگونه می‌توان اصول اخلاقی طبیعی‌ای ایجاد کرد و شکست خود را پذیرفت. او گفت: من حتی جرئت نکرده‌ام نخستین سطر آن را بنویسم و خود را در این کار عظیم ناتوان احساس می‌کنم!»<sup>۱۲</sup>

۸. الإسلام بین الشرق والغرب، ص ۲۱۰

۹. الوجودية الإلحادية- ضمن آراء فلسفية في أزمة العصر، أدريين كوخ، ص ۲۷۲

۱۰. الوجودية مذهب إنساني، ص ۲۴

۱۱. دواعي الإيمان في عصرنا، الأب جیوفانی مارتنتی، ج ۲، ص ۳۳۶

۱۲. قصة الحضارة، ج ۲۴، ص ۳۹۷



همچنین بعضی از ملحدین معاصر نیز به این حقیقت اعتراف کرده‌اند، برای مثال داوکینز می‌گوید «خیلی سخت است که بدون اساس‌های دینی، از اخلاق مطلق دفاع کرد»<sup>۱۳</sup> و مدیر وب‌سایت الملحدون العرب به همین حقیقت اعتراف می‌کند و می‌گوید که «مشکل اساسی در الحاد، قضیه‌ی مرجع اخلاقی است؛ وقتی مرجع مطلق برای اخلاق نباشد، نمی‌توانی تمام ملحدین را به لیستی از کارها الزام کنی یا واجباتی برایشان قرار دهی که پیروی کردن از آن برایشان ضروری باشد! این مسئله را افلاطون در کتاب قانون دریافته و داوکینز از آن درد کشیده است!»<sup>۱۴</sup>

پس نتیجه‌ی انکار خدا باوری و تبعات آن مانند انکار وجود مطلق در هستی، مطلق‌نشمردن اخلاق انسانی است؛ بنابراین اصول و مبادی اخلاق همگی نسبی هستند و نسبت به تغییر زمان و مکان و شرایط اجتماعی تغییر می‌کنند. این نتیجه را بسیاری از آنان تأیید کرده‌اند و قضایای اخلاقی را مجرد عبارات بی‌معنایی دانسته‌اند که در تعبیر از رغبت‌های نفس خلاصه می‌شوند که برهانی برای اثبات درستی یا نادرستی‌شان وجود ندارد!<sup>۱۵</sup> دنیای بیرون نزد آنها «فاقد خیر و زیبایی است، همانگونه که از شر و زشتی هم تهی است، زیرا این کلمات تنها از احساسات گوینده خبر می‌دهند و بس»<sup>۱۶</sup> و می‌گویند که قضایای اخلاقی، نسبی محض هستند و «مردم در آنها اختلاف پیدا می‌کنند بی‌آنکه اختلافشان تناقضی در عقل و منطق به شمار آید!»<sup>۱۷</sup>

ملحدین مارکسیست هم به این نتیجه رسیدند که اخلاق بشری چیزی جز دگرگونی‌های مادی‌ای نیست که در زندگی انسان‌ها رخ می‌دهد؛ پس اخلاق افراد همان زندگی افراد و ساخته‌ی خودشان است و تصریح می‌کنند که اخلاق مفهومی متغیر است که اصول کلی و قوانین مطلق ندارد و دائماً در دگرگونی به سر خواهد برد! داوکینز می‌گوید که «لازم نیست اخلاق مطلق باشد»<sup>۱۸</sup> و ملحدین غرب به سبب چنین اعتقادی به انحطاط اخلاقی رسیده‌اند و بعضاً اموری چون برقراری رابطه‌ی جنسی با محارمی چون مادران و خواهران و خیانت زناشویی و برقرار ارتباط زن با دوست پسرش را منافی اخلاق نمی‌دانند، بلکه بعضی از آنها برقراری رابطه‌ی جنسی با حیوانات و کودکان را به شرط ضرر نرساندن به آنها خلاف اخلاق قرار نداده‌اند.<sup>۱۹</sup>

نسبی‌پنداشتن اصول اخلاقی، نقض صریح سیستم اخلاق است و باعث می‌شود که تمامی راه‌های ارتباط میان انسان‌ها از بین برود و دروازه‌ی اصلاح و بهبود اخلاقی برای همیشه بسته شود. دیگر نمی‌توان درست و غلط را شناخت، زیرا چیزی که در جامعه‌ای درست باشد، در جامعه‌ی دیگری اشتباه است و آنچه که گروهی از مردم زشت بشمارند، نزد گروهی دیگر پسندیده خواهد بود. همچنین زمانی که همه چیز نسبی باشد، عدل هم بی‌معنا خواهد شد و هرچه در جایی عدالت باشد، در جایی دیگر به ظلم معنا می‌شود. حال اگر اخلاق نسبی باشد، چه کسی می‌تواند قدم در مسیر اصلاح اخلاقی بگذارد؟ راه برای

۱۳. وهم الإله، ص ۲۳۴

۱۴. مجلة الملحدون العرب، ش ۲، ص ۳۱

۱۵. المشكلة الخلقية، زکریا إبراهيم، صص ۶۷-۷۸

۱۶. موقف من المتافيزيا، زکي نجيب، مقدمه

۱۷. نحو فلسفة علمية، زکي نجيب، ص ۳۶۲

۱۸. وهم الإله، ص ۲۳۳

۱۹. بنگريد به: فضائح إلحادية وأخلاق داروينية إجرامية، محمد الباحث، منتدى التوحيد

قبول هر صفت زشت و خالی شدن از هر صفت نیک باز می شود و با نسبیت گرایی مورد ذکر می توان به توجیه هر عملی پرداخت!<sup>۲۰</sup>

### کسی که از نسبیت اخلاق می گوید:

(۱) راه نسبیت را کاملاً باز و بدون حد و ضابطه می داند و معنای چنین روشی این است که شنیع ترین کارها هم می توانند به چشم کارهای نیک و زیبا دیده شوند و زیباترین ویژگی ها و خلق انسانی به صفاتی بد و زشت تبدیل می شوند.

(۲) برای این نسبیت حد و مرزی قائل است، که در این حال می پرسیم: آیا خود این حدود و ضوابط نسبی هستند یا مطلق؟ اگر بگویند نسبی هستند، باز هم از بحران قبلی بیرون نرفته است و سؤال متوجه اوست و اگر بگویند مطلق هستند، در اشکال منهجی بزرگی گرفتار می شود، آن هم اینکه او اصولی دارد که امکان وجود چیز مطلق را نفی می کنند!

نسبی دانستن اخلاق باعث می شود تمام معیارهای اخلاقی را که میان جوامع متمدن و جوامع اولیه و چهارپایان فرق می گذارند، از بین ببریم و در این صورت قادر به مقایسه ی میان آنها نخواهیم بود و از این گذشته، نسبی گرایی اخلاقی، ملحدین را در انواع تناقضات فجیع گرفتار می سازد، زیرا آنها دائماً از اخلاق و اصول مخالفان خود انتقاد کرده و آنان را به بد اخلاقی و فساد متهم می کنند و در این کار خود بسیار متناقض هستند، زیرا نسبی دانستن اخلاق دروازه ی انتقاد از دیگران را می بندد! همچنین نسبی دانستن اخلاق باعث می شود که مشهورترین اعتراضشان بر وجود خداوند را از دست بدهند؛ آنها به وجود شر در هستی و عذاب شدن در جهنم اعتراض می کنند و آن را مخالف اخلاق می شمارند، درحالی که اگر اخلاق نسبی باشد، چنین اعتراضی بی ارزش می شود، چرا که دیگر معیارهایی که بر اساسشان حکم به قبح چیزی کنند را از دست داده اند!

بسیاری از ملحدین به بزرگی این مشکل و تأثیر آن بر پروژه ای که به آن دعوت می دهند، پی برده اند. آنها دائماً خود را اومانئیست هایی<sup>۲۱</sup> جلوه می دهند که به اصلاح اخلاق انسانی و بهبودبخشیدن رفتار و روش زندگی مشغول اند، اما نتایج اصول فکریشان جلوی چنین ژست هایی را می گیرد. برای همین گروهی از خداناباوران تلاش کرده اند تا جایگزین هایی برای اعتقاد به خداوند معرفی کنند که بتوان اخلاق بشری را بر آن بنیان نهاد، هرچند که جایگزین هایشان اختلاف دارد و هر کدام به گرایش مختلفی سو کرده است، از جمله:

**گرایش اول- اعتماد به علم نوین:** گروهی گفته اند که علم تجربی می تواند اصولی کلی برای اخلاق به ارمان بیاورد؛ سم هریس به همین منظور کتاب «چشم انداز اخلاقی، علم تجربی چگونه می تواند اصول انسانی را تعیین کند؟» را نوشته و نتیجه گیری کرده که «اصول اخلاقی، اصولی هستند که موجب سلامتی

۲۰. آثار النسبية على الأخلاق الاجتماعية، أزمة الإنسان الحديث، تشارلز فرنكل، صص ۶۳-۵۸

۲۱. مگر انسان نزد ملحدین چیست؟ انسان مانند حیواناتی که در باغ وحش می بینیم از گوشت و خون تشکیل شده و در بسیاری از اندام هایش با دیگر جانوران مشابهت دارد، پس چه چیز مادی انسان را متمایز و صاحب حقوق و کرامت قرار می دهد و اگر خدایی نیست، کیست که انسان را کرامت بخشیده است؟! در دین الحاد، انسان همان «پس مانده ی شیمیایی» استیون هاو کینگ یا «سرطان» جان گری است، پس دعوت انسان گرایی ملحدین، خواب و خیال و بلکه دامی برای فریفتن قشر کم اطلاع، احساساتی و عقل باخته است تا دین را رها کرده و تابع هواهای نفسانی خود گردند. (مترجم)

و بهبود وضعیت انسان باشند و از آنجا که علم می‌تواند راه رسیدن به آن را به ما نشان دهد، پس خواهد توانست اصول اخلاقی و نیک و بد را مشخص سازد.»<sup>۲۲</sup>

### اما این سخن خطاست و برای گرایش الحادی سودی ندارد:

**نخست اینکه:** علم تجربی نمی‌تواند در قضایای اخلاقی وارد شود؛ این قضایا، ذات طبیعی و تجربی ندارند، بلکه معانی و اصولی در درون انسان هستند که نمی‌توان در آزمایشگاه برد و با ابزارهای علم تجربی روی آن‌ها کار کرد. لازم به ذکر است که بسیاری از دانشمندان علوم جدید نیز به این حقیقت اقرار و تأکید کرده‌اند که علم تجربی نمی‌تواند انسان را به اصول اخلاقی راهنمایی کند و به او امکان تمییز نیک و بد را بدهد و یکی از ملحدین معاصر نیز در این باره گفته است: «همه‌ی ما حداقل بر این متفق هستیم که شایستگی علم برای نصیحت ما در امور مربوط به ارزش‌های اخلاقی، اشکال دارد.»<sup>۲۳</sup>

**دوم اینکه:** برگرداندن امر اخلاق به سلامتی انسان، به نوعی تدلیس و تحریف طبیعت اخلاق والای انسانی و سقوط در چالهی مادی‌گری است. اخلاق‌مندی انسان تنها برای این نیست که به سلامتی‌اش لطمه‌ای وارد نشود، زیرا بسیاری از اعمال اخلاقی هستند که انجام‌دادنشان راحت نیست و نفع مادی برای زندگی شخص ندارند، بلکه در طبیعت خود پسندیده هستند یا برای رضایت خداوند و به عنوان ادای محبت به خالقش انجام داده می‌شوند، تا به کمال و به نیکوترین‌ها برسیم.

**گرایش دوم- اعتماد به عقل انسانی:** بعضی دیگر از آنان می‌گویند که توان عقلی انسان می‌تواند اصول اخلاقی لازم برای زندگی بشری را شناسایی کند، و ادعا می‌کنند که آن مبادی اخلاقی که پیروان ادیان از آنها سخن می‌گویند را می‌توان با عقل شناخت، و نیک‌بودن راستی و امانت و وفای به عهد، و زشتی دروغ و خیانت و حيله را می‌توان با عقل دانست، در نتیجه جوامع بشری می‌توانند با توان عقلی خود، ارتباطات میان افراد خود را منضبط سازند. این گروه تصریح کرده‌اند که منبع اخلاق همان جامعه‌ی بشری است و دیگر نیازی به هیچ مصدر دیگری برای بنیان‌نهادن اخلاق نیست.<sup>۲۴</sup> اما این قول هم نادرست است و ملحدین را از بحران اخلاقی که گرفتار آن هستند نجات نمی‌دهد، زیرا:

**نخست اینکه:** آنها با اضطراب و اجمال شدیدی درباره‌ی عقل انسان صحبت می‌کنند؛ اگر منظور از عقل، عقل فطریِ غریزی باشد، چنین چیزی با اصول مادی و انکار وجود خداوند در تضاد است، چرا که تسلیم‌شدن در برابر وجود یک غریزه‌ی فرامادی مستلزم تسلیم در برابر غیب است، و آنها به چنین اموری ایمان ندارند! همچنین گفتن اینکه «عقل غریزی، اخلاق نیک و بد را می‌شناساند» باور مؤمنان است؛ از نظر اهل ایمان، خداوند انسان را بر فطرتی آفریده که ویژگی‌های خوبی چون راستی، عدالت و امانت را نیک بشمارد و صفات زشتی چون دروغ، خیانت و ظلم را بد بداند و در کتاب‌های اعتقادی خود گفته‌اند که تحسین و تقبیح عقلی و فطری است، پس از راه عقل سالم و فطرت مستقیم می‌توان به آن رسید. اما اگر منظور از عقل، عقل اکتسابیِ جدای از ایمان به خداوند باشد، محال است که منبع اصول اخلاقی مطلق قرار بگیرد، زیرا رسیدن به این اصول نیازمند ادراک کلی و گرایش آزاد و بدون تعصب و منفعت‌جویی است، درحالی‌که عقل انسان در توانایی خود قاصر است و نمی‌تواند به تنهایی اصول کلی ثابت هر زمان و مکانی را دریابد، و همچنین توان این را ندارد که از هر رغبت و هوا و هوس خالی باشد، بنابراین احکامی که عقل‌های اشخاص مختلف در باب اخلاق صادر کنند، قاصر، متناقض و منفعت‌جویانه هستند و به

۲۲. میلیشیا الإلحاد، عبدالله عجیری، ص ۱۵۱

۲۳. وهم الإله داوکینز، ص ۵۹

۲۴. بنگرید به: تحقیق ما للإلحاد من مقولة، محمد المزوغي، صص ۹۱-۹۲-۹۵، و مجله‌ی أنا أفکر، شماره‌ی ۴، ص ۲۶



همین سبب است که جوامع مختلف، بر یک سیستم اخلاقی واحد جمع نشده‌اند و شیوه‌ی زندگی و سلوک متفاوتی از همدیگر دارند.

**دوم اینکه:** پیروان این دیدگاه، مبادی اخلاق را با قواعد رفتاری اشتباه گرفته‌اند<sup>۲۵</sup>؛ مبادی اخلاقی، اصول کلی و مطلق هستند که ارزش‌های والای اخلاقی را شکل می‌دهند و تغییر نمی‌کند، اما قواعد رفتاری، قوانینی تفصیلی هستند که برای کنترل رفتار فکری و افعال انسان در زندگی قرار داده می‌شوند و قابل تغییر بوده و می‌توانند متفاوت و قابل تغییر باشند. برای همین در سلوک و رفتار مردم جوامع مختلف بشری، گوناگونی مشاهده می‌شود و این از شیوه‌ی فکرکردن و تفاوت در شیوه‌ی زندگی سرچشمه می‌گیرد. بنابراین راستی و دروغ، امانت و خیانت، وفای به عهد و پیمان‌شکنی، نیکی به والدین و نافرمانی آنها، اصول اخلاقی کلی‌ای هستند؛ برای همین هیچ جامعه‌ای نیست که تمام افراد آن راستی و صداقت را زشت و خیانت را کاری نیک و زیبا بشمارند، اما مواردی که در اینها داخل شوند یا مشخص کردن بعضی از صورت‌هایی که قابل تنازل هستند ممکن است در جوامع مختلف، متفاوت باشند. نزاع ما با ملحدین در قواعد سلوک و رفتار نیست و بلکه در مبادی کلی اخلاقی است، درحالی‌که آنها بین این دو خلط می‌کنند و وقتی از مرجع اخلاق سخن بگویند، بر قواعد رفتاری تمرکز می‌کنند و از آنها مثال می‌آورند و می‌خواهند از تفاوت این قواعد میان جوامع مختلف، به نفی مبادی اخلاقی مطلق برسند و بگویند که هرچیزی نسبی است، و این چیزی جز گمراه‌سازی نام ندارد!

یکی از بزرگترین مغالطات آنان این است که ادعا می‌کنند که در اخلاق دینی اختلاف نظر وجود دارد و نمی‌توان اخلاق درستی را از میان آنها برگزید، درحالی‌که ادیان در اصول کلی اخلاقی اختلافی ندارند و دینی نیست که دروغ را صفتی پسندیده بداند و خیانت را تحسین کند و اختلاف میان ادیان آسمانی<sup>۲۶</sup> در تفصیل شریعت‌هاست و این تفصیل هم در دایره‌ی قواعد رفتاری قرار می‌گیرند و هیچ مثالی نمی‌آورند که از این دایره خارج شود.

**سوم اینکه:** اینان می‌گویند که عقل افراد مجتمع بشری منبع اخلاق است و طوری وانمود می‌کنند که انگار این جوامع در حالی به وضع قوانین اخلاقی پرداخته‌اند که به وجود خداوند و ادیان بی‌باور بوده‌اند که این تصویری اشتباه است؛ ملت‌هایی که ملحدین به آنها استدلال کرده و مصدر اخلاق قرار می‌دهند خدا ناباور نبوده‌اند و اصل در آنها بر خدا باوری بوده و الحاد همواره در جوامع بشری، به صورت نادر پدیدار شده است. پس چگونه می‌توانند بگویند که رسیدن این ملت‌ها به اخلاق تنها با اتکای به عقل مجرد افرادشان بوده است؟! بنابراین ملحدین زمانی می‌توانند ملت‌ها را منبع اخلاق قرار دهند و مصدريت خداوند را انکار کنند که ثابت شود این ملت‌ها به خداوند و اینکه خالق هستی است ایمان نداشته‌اند، و البته که نخواهند توانست چنین چیزی را اثبات کنند. در نتیجه ادعای اینکه جوامع بشری بدون ایمان به خداوند و بدون داشتن اساس‌های درستی به نیکی راستی و قبح دروغ رسیده باشند، بی‌دلیل است و تاریخ و واقع به بطلانش شهادت می‌دهند.

۲۵. در نقد خلط میان این دو مسئله، بنگرید به: فلسفه الأخلاق توفیق الطویل، ص ۲۴، ۲۸۶، و المشكلة الأخلاقية زکریا ابراهیم، ص ۶۴

۲۶. مراد از «ادیان آسمانی» باید به معنای خاص باشد، وگرنه دین تمام پیامبران یکی بوده و چنین نیست که یهودیان امروز بر دین موسی (علیه السلام) و نصرانیان بر دین عیسی (علیه السلام) باشند، بلکه به دنبال هواهای خود رفته‌اند و پیامبرانشان از کفر و شرکشان بری‌اند. (مترجم)

گرایش سوم- تکیه کردن به گرایشات مادی: بعضی دیگر نظم و زیبایی موجود در هستی را به طبیعت فاقد شعور نسبت می دهند؛ به گمان اینها، طبیعت تعداد بی شماری از گونه های را پدید آورده که هر کدام صفات جوهری خود را دارند و از ما و دیدگاه هایمان مستقل هستند. پس طبیعت تفاوت نوعی میان دروغ و راستی، و امانت و خیانت پدید آورده و ما باید مطمئن باشیم که رذیلت و فضیلت دو نوع متفاوت بوده و از دیدگاه های ما مستقل هستند، در نتیجه نیازی نیست که به دنبال وجود خداوند یا تسلیم شدن در برابر ادیان باشیم و بدون آنها هم اخلاق را می شناسیم!<sup>۲۷</sup>

نظمی که از آن بحث می شود، مستلزم وجود اراده و قصد است، زیرا عقلاً ممکن نیست که چیزی منسجم و منظم از روی تصادف پدید آید، حال آنکه که مادی گرایان خود تأکید دارند که ماده، کور و بی هدف است و به صورت تصادفی سیر می کند. اعتماد کردن به چنین دلیلی موجب فاسد شدن سیستم اخلاق می شود و آن را متلاشی می سازد، زیرا اساس ماده در ذات خود دارای ارزشی نیست و همه چیز از حرکاتی تصادفی و کورکورانه ناشی می شود! همچنین بعد از این چه ضرورتی وجود دارد که انسان به چنین اخلاقی ملتزم و پایبند شود؟ مگر اینکه مجبور به این باشد و افعالش نتیجه ی حرکات مادی باشد، و هیچ اراده و هدف و حب و کراهتی در میان نباشد!<sup>۲۸</sup>

در نگرش اسلامی، انسان اراده و مشیئتی دارد که با وجود آن کارهایش را انجام می دهد و تکلیف شدنش به عبادت هم از همین باب است، زیرا اگر انسان دارای اراده ای نباشد که بین افعال و اختیارات مختلف تمیز ایجاد کند، تکلیف شدنش بی مورد خواهد بود!<sup>۲۹</sup> اثر چنین نگرشی بر اخلاق این است که پس از اثبات اراده برای انسان، برای او مسئولیت و تکلیف اثبات می شود و باید مراقب افعال خود باشد و از منحرف شدن از راه راست خودداری ورزد؛ اینگونه است که مسئولیت فردی در انسان دارای ارزش شده و اخلاق به یک واجب فردی تبدیل می شود که می بایست بر آن پایداری ورزد و به دنبال تکمیلش باشد و خلل هایی که دارد را اصلاح کند.

بیشتر ملحدان منکر اختیار و آزادی اراده هستند و آن را خرافه و وهم می دانند؛ آنها بر این باورند که انسان در کارهایش مجبور است و هیچ اختیاری ندارد و نمی تواند آنچه می خواهد را انتخاب کند و نهایت امر این است که احساسی خیالی نسبت به آن داشته باشد! افعال انسان از دیدگاه این افراد، مجرد واکنش های شیمیایی است که در جسم انسان اتفاق می افتد و موجب صدور افعال مختلفی از انسان ها می شود. استیون هاوکینگ می گوید: «ظاهراً ما تنها وسایل و آلات بیولوژیکی هستیم و آزادی اراده، تنها یک خیال است!»<sup>۳۰</sup>

پایبند شدن به چنین تفکری، ضربه ی بزرگی به پیکره ی اخلاق وارد می آورد، اخلاق را فاسد می کند و چیزی از مسئولیت فردی باقی نمی گذارد؛ وقتی انسان در افعال خود مجبور باشد و قدرت انتخاب و تشخیص نداشته باشد، در پاداش و عقاب و محاسبه ی انسان در خصوص افعال نیک و بد بسته می شود، زیرا اگر راستگو بر راستگویی مجبور باشد، پاداش دادنش بی معناست و وقتی دزدان و قاتلان بر دزدی و قتل مجبورند، چگونه آنان را برای چیزی عقوبت نمود که در انجامش اختیاری نداشته اند؟!

۲۷. ما للإلحاد من مقولة محمد المزوغی، صص ۹۵-۹۰

۲۸. الأخلاق مبهأة أهل الأديان هيثم طلعت، مجله ی كشف الأفئعة، شماره ی اول، صص ۱۹-۱۴

۲۹. القضاء والقدر في ضوء الكتاب والسنة عبدالرحمن المحمود، صص ۴۴۰-۳۷۱

۳۰. التصميم العظيم، ص ۴۴؛ و نیز بنگرید به: میلیشیا الإلحاد عبدالله عجیری، ص ۱۵۷

از سویی دیگر، وقتی افعال انسان را در برابر جبرگرایی مادی خاضع بدانیم، دیگر نمی‌توان میان کارهای بشر تفاوتی قائل شد، زیرا در این صورت افعال انسان حاصل واکنش‌های شیمیایی است و در نتیجه نمی‌توان قبح قتل و سرقت و تجاوز، یا نیکویی راستی و نیکی به والدین و کمک به نیازمندان را اثبات کرد. چرا که مادی‌گرایان اعتقاد دارند که ماده حرکات تصادفی، کورکورانه و بی‌هدفی دارد که در آن خیر و شر بی‌معناست، پس وقتی افعال انسان همه حاصل واکنش‌های شیمیایی باشد، نمی‌توان گفت که بعضی از آن خیر و بعضی شر است!

## جهت دوم: مبدأ الزام اخلاقی

هر سیستم اخلاقی -که شایسته‌ی این اسم باشد- به مبدأ الزام نیاز دارد؛ این مبدأ، یک قاعده‌ی اساسی است که تمامی افعال اخلاقی بر آن بنیان می‌شوند و ارزش‌ها پیرامون آن می‌چرخند. اگر مبدأ الزام نباشد، مسئولیتی هم وجود نخواهد داشت و اگر مسئولیت نباشد، عدالتی هم نخواهد بود و آشوب و هرج و مرج به وجود خواهد آمد و این مختص امور واقع نیست، بلکه در قانون هم چنین است!<sup>۳۱</sup>

بیشتر مکاتب فلسفی در این قضیه، مرتکب یک اشتباه منهجی شده‌اند و اعتقاد یافته‌اند که مصدر الزام اخلاقی باید تنها یکی باشد، و بعد در تعیین این مبدأ اختلاف کرده‌اند، حال آنکه ممکن است موارد متعددی انسان را به اخلاق پایبند سازد، و با توجه به اینکه طبیعت انسانی مرکب است، این مبادی هم در مدخل و طبیعت خود متنوع هستند. مصادر الزام اخلاقی در تصور اسلامی هم تنها یکی نیست، بلکه مصادر متعددی هستند که مسلمان را به پایبندی اخلاق و ارزش‌های اخلاقی وامی‌دارند و اصول این موارد به چهار امر اساسی بازمی‌گردند:

(۱) **شهود الهی:** فرد مسلمان بر این باور است که الله هستی را خلق و تدبیر کرده، و این ایمان، مستلزم باورداشتن به این مطلب است که الله بر تمام اتفاقاتی که می‌افتد، شاهد است؛ چنین نیست که شهود خداوند و علمش تنها نسبت به امور ظاهری تحقق یافته باشد، بلکه خداوند آنچه در سینه‌ها باشد را هم می‌داند، چنانکه فرموده است: **{إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ}** [فاطر: ۳۸]، یعنی: «خداوند داننده‌ی غیب آسمان‌ها و زمین است و مسلماً از هرچه که درون دلها باشد آگاه است»، و فرموده است: **{يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ}** [غافر: ۱۹]، یعنی: «خداوند از دزدانه نگاه‌کردن چشم‌ها و از رازی که سینه‌ها در خود پنهان می‌دارند، آگاه است»، و فرموده است: **{وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ}** [الملک: ۱۳]، یعنی: «چه سخنان خود را آهسته گوئید و زمزمه کنید، و چه بلند گوئید و آشکار سازید، چرا که او کاملاً آگاه از اسرار و خفایای سینه‌ها است»، و اینکه مؤمن بداند خداوند شاهد اعمال اوست، از قوی‌ترین چیزهایی است که انسان را به اخلاق ملزم کند، و عمیق‌ترین آثار را در رفتار و کارهایش خواهد گذاشت.

(۲) **دوست‌داشتن و تعظیم الله:** ایمان به خداوند عقلاً مستلزم ایمان به کمال بی‌انتهای خداوند است و سبب می‌شود که بنده نسبت به الله بیشترین محبت را داشته باشد و الله را بزرگ بدارد. این محبت موجب می‌شود که شخص مسلمان، همواره بکوشد تا به چیزهایی که الله دوست داشته، بدان‌ها رضایت داشته و امر کرده است، پایبند باشد، و همواره از چیزهایی که مورد بغض و کراهت الله بوده و مورد نهی او قرار گرفته‌اند، دوری کند، چه در خلوت خود باشد و چه در میان مردم؛ زیرا محبت به گونه‌ای است که فرد محب، به دنبال انجام خواسته‌های محبوب و ترک چیزهایی است که او را ناخوش می‌آید، چه رسد به وقتی که با نهایت محبت و تعظیم باشد؟!

۳) امیدداشتن به پاداش الهی و ترس از عذاب: اخلاق در اسلام، جزئی اصلی از عبادت است؛ چنین نیست که اخلاق، مجرد اعمال تکمیلی باشد که فرد مسلمان تنها برای اینکه ارتباطش با افراد جامعه را درست کند در پی آن باشد، بلکه عبادتی بزرگ مانند سایر عبادات عملی و قلبی است که برای انجام دادنشان پاداش و برای ترکشان عقاب قرار داده شده است. فرد مسلمان همانطور که از روی محبت خداوند و تعظیمش، و برای کسب پاداش و از ترس عذابش نماز می‌خواند، به همان صورت باید پایبند به اخلاق باشد. «اخلاق در اسلام، میثاقی بین بنده و پروردگار را به وجود می‌آورد و اینگونه نیست که تنها توافق انسان‌ها در میان خودشان باشد، زیرا در آن صورت اخلاق سودگرا و مصلحتی می‌بود!»<sup>۳۲</sup>

۴) پاسخگویی به انگیزه‌های عقلی و فطری: هر انسان عاقلی که رفتار مستقیم داشته باشد، در درون خود انگیزه‌ای می‌یابد که به وسیله‌ی آن راستی، وفاداری، بخشش، بزرگواری و امانت را پسندیده و زیبا ببیند و دروغ، نیرنگ، خیانت، بخیل بودن و دزدی را نکوهیده و زشت، و این همان چیز است که فیلسوف عرب معاصر، عبدالوهاب مسیری، «الهی پنهان»<sup>۳۳</sup> می‌نامد، یعنی: «چیزی غیر مادی در درون انسان نهفته است که او را به انجام دادن کارهای نیک و ترک شر سوق می‌دهد، و باعث می‌شود که انسان، راستی و امانت را خوب بداند و دروغ و خیانت را بد بشمارد، و اگر عملاً چنین نکند، باز هم در درون خود احساس گناه می‌کند، انگار که جزئی از وجود خود را از دست داده است!»<sup>۳۴</sup>

فرد مسلمان بر این باور است که خداوند متعال، مردم را طوری آفریده که اصول نیکی را نیک و اصول بدی را بد بدانند. او به سوی نیکوکاری می‌رود، زیرا درونش نسبت به آن جاذبه دارد، و به مبادی نیک پایبند می‌شود زیرا آنها را نیک می‌داند، و می‌تواند برای خودش و جامعه‌اش مفید باشند، چه مردم از آن باخبر شوند و چه بی‌اطلاع باشند، و از زشت‌کاری دوری می‌کند، زیرا درون خود نسبت به آن نفرت دارد و اعمال زشت را زشت می‌شمارد، که می‌تواند برای خودش و جامعه‌اش مضر باشند، چه مردم از آنچه انجام دهد مطلع باشند و چه نباشند!

از اینجا می‌فهمیم که منتقدین تا چه حدی حقیقت را تحریف کرده‌اند، و در ادعایشان مبنی بر اینکه پیروان ادیان تنها برای آثار مادی فوری یا غیر فوری ملتزم به اخلاق هستند تا چه اندازه دروغ گفته‌اند؛ این دروغ و تحریف است، زیرا شخص مؤمن انگیزه‌های متعددی برای پایبندی به اخلاق دارد که بعضی از این انگیزه‌ها به ارتباط او با خداوند و بعضی دیگر به حسن افعال در نفس خودشان و بعضی دیگر به آثار این افعال در دنیا و آخرت برمی‌گردد.

همچنین اگر بگویند که فرد مؤمن برای رغبت آثار اخلاق بدان ملتزم می‌شود، باز هم در اخلاق دینی خدشه‌ای نزده‌اند؛ زیرا اصل این است که انسان هیچ کاری را بدون سبب انجام نمی‌دهد و اگر چنین نبود، افعالش کاملاً عبث می‌بودند. از سویی دیگر خود این معارضان، دلیل التزام به اخلاق را منافع شخصی یا اجتماعی قلمداد می‌کنند، پس اگر چنین باشد تفاوت میان آنها و مؤمنان چیست و دیگر چرا چنین اشکالی را مطرح می‌کنند، حال آنکه انگیزه‌ی مؤمن، رضایت و محبت خداوند و به دست آوردن رضایت و پاداش و دوری از عقاب اوست، اما ملحد به دنبال منفعت خود و کسب رضایت مردم و دریافت پاداش آنهاست، پس اگر این دو را هم در ترازوی مقایسه قرار دهیم، انگیزه‌ی مؤمنان شریف‌تر و بهتر است و مقصد زیباتری دارد!

۳۲. دروس تربیة من القرآن محمد قطب، ص ۳۶

۳۳. الإلهی الخفی

۳۴. دراسات معرفية في الحداثة الغربية، ص ۱۸۹

معارضین، خود در مبادی الزام اخلاقی دچار اضطراب و اختلاف شدیدی شده‌اند و بعضاً چیزهایی گفته‌اند که نه تنها یک سیستم اخلاقی قابل قبول را عرضه نمی‌کند، بلکه به گسترش فساد اخلاقی منجر می‌شود! بلکه بعضی از آنها مانند جیو از اساس منکر این شده‌اند که نیازی به الزام اخلاقی باشد و این روش متناقضی است؛ زیرا نمی‌توان یک مذهب اخلاقی را تصور کرد که اصول و قواعدی دارد تا رفتار مردم را اصلاح کند و بدی‌هایش را بزدايد، اما بر پایه‌ی الزام و حتمیت نباشد!<sup>۳۵</sup> اما دیگران چه گفته‌اند؟

### دیدگاه اول

بعضی بر این باورند که الزام اخلاقی وابسته به سلطه‌ی جامعه است؛ هرچه را که مردم جامعه نیک ببینند، نیک است و باید انجام داد، و هرچه را مردم جامعه بد بشمارند، بد است و باید از آن اجتناب کرد. پس ملحدین، دوست‌داشته‌شدن یک فعل توسط جامعه را الزام‌آور می‌دانند، و می‌گویند که ما اگر با مردم راستگو باشیم، مردم هم با ما راستگو هستند و اگر دروغ بگوییم یا به کسی افترا بزنیم، دیگران هم با ما چنین می‌کنند!<sup>۳۶</sup> چنین نگرشی نمی‌تواند درست باشد، زیرا:

**نخست اینکه:** ارزش حقیقی اخلاق و افعال اخلاقی از دست می‌رود؛ مثلاً راستی دیگر ارزش ذاتی ندارد و تنها برای اینکه دیگران آن را دوست دارند، دارای ارزش است، و فرد به سبب نفع شخصی به آن پایبند می‌شود و اینگونه جایگاه بلند اخلاق، سقوط کرده و به خاک می‌نشیند.

**دوم اینکه:** پایبندی به چنین گرایشی موجب تعطیل کردن اصلاح اخلاقی می‌شود، زیرا اگر خیانت و نیرنگ در جامعه‌ای شیوع یابد و مردم به آن دچار شوند، به فعل نیکی بدل می‌شود و همگی باید آن را بپذیرند! همچنین اگر در جامعه‌ای زشت‌شمردن راستی، وفاداری و احترام شیوع یابد، تمام مردم مجتمع باید از آنها اجتناب کنند، و تمام حرکات‌های اصلاحی در تاریخ هم بر اساس چنین دیدگاهی نکوهیده و از نظام اخلاق خارج بوده‌اند، زیرا هرچه در جامعه باشد، همان خوب و نیکو است، و همین لوازم باطل برای نشان دادن چنین دیدگاهی کافی هستند!

**سوم اینکه:** چنین انگیزه‌ای موجب دورویی می‌شود؛ زیرا در این صورت، فرد به سبب سلطه‌ی جامعه به اخلاق پایبند است، اما این سلطه همیشه با او نیست و می‌تواند هرگاه که تحت کنترل نباشد از اخلاق دست بشوید! پس در صورتی که کسی متوجه نشود، می‌تواند به راحتی دروغ بگوید و اگر بتواند کارهایش را از مردم مخفی کند، انواع فجور را مرتکب می‌شود.

**چهارم اینکه:** بیشتر از همه‌ی اینها، خود ملحدین به این انگیزه (یعنی سلطه‌ی جامعه) پایبند نیستند؛ آنها بسیاری از اخلاق جوامع اسلامی و حتی سایر جوامع دینی را به تمسخر می‌گیرند و اعضای آن جوامع را به انقلاب و تغییر دعوت می‌کنند! اگر آنها به چنین چیزی واقعاً معتقد بودند، نباید از ملت‌های اسلامی انتقاد می‌کردند بلکه باید مسلمانان هر جامعه را به تمسک به اخلاق جامعه دعوت می‌کردند تا با مصدر الزام اخلاقی مخالفت نکرده باشند!

۳۵. دراسات في فلسفة الأخلاق، محمد عبد الستار نصار، ص ۳۶

۳۶. مقاله‌ی «افعل ما تشاء فليس هناك إله» در مجله‌ی أنا أفكر، شماره‌ی ۴، صص ۲۳-۲۴



### دیدگاه دوم

گروهی دیگر می‌گویند که مرجع الزام اخلاقی در حقیقت به نفعی برمی‌گردد که از انجام یک کار ناشی می‌شود. چنین دیدگاهی هدف حملات و انتقادات شدیدی قرار گرفته است<sup>۳۷</sup> و از جمله آشکارترین اشکالاتی که متوجه آن شده، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

**نخست اینکه:** چنین دیدگاهی نهایتاً خود الزام اخلاقی را از بین می‌برد! اخلاق‌مندی بر پایه‌ی مجاهدت نفس و کنترل هوا و هوس است و اگر اخلاق را بر پایه‌ی سودگرایی و لذت‌جویی بنا کنیم، آن را به حرکتی برای اشباع شهوات و لذت‌گرایی محض تبدیل کرده‌ایم و در نتیجه انسان قدرت مقاومت در مقابل شهوت و لذت را از دست می‌دهد.

**دوم اینکه:** قراردادادن لذت و نفع به عنوان مصدر الزام اخلاق باعث می‌شود که زندگی بشر به زندگی حیوانات شبیه شود و اختلافات اصلی میان آن دو از بین برود! برجستگی انسان و تفاوت او با حیوانات در این است که به دنبال کمال و فضایل والا حرکت می‌کند، پس افراد مجتمع باید بر اینها تمسک و حرص داشته باشند، چه برایشان نفعی داشته باشد و چه نداشته باشد. بسیار است که فضایل و ارزش‌های والا مخالف چیزی است که در میان افراد جامعه رایج است و همین باعث می‌شود که اصلاح‌گران و کسانی که می‌خواهند به کمال برسند، تلاش بسیاری کرده و سختی‌های شدیدی را تحمل کنند، و ارتباط‌دادن اخلاق به منفعت و لذت باعث نابودی تمام اینها می‌گردد!

**سوم اینکه:** قراردادادن منفعت و لذت به عنوان اساس الزام اخلاقی باعث بی‌معناشدن تمامی معیارهای اخلاق می‌شود. ملحدی می‌گوید که اخلاقی‌بودن یک فعل را باید با نفعی که از آن حاصل می‌شود سنجید، حال آنکه منفعت دارای ضابطه و یکای مشخصی نیست. تقریباً هیچ فعل زشت و پستی وجود ندارد مگر اینکه توجیه منفعت‌طلبانه‌ای برای بعضی از افراد جامعه یا جماعت‌های گوناگون دارد و هیچ کار نیکویی نیست مگر اینکه موجب سودنکردن بعضی از افراد یا جماعت‌ها می‌شود.

**چهارم اینکه:** لازمه‌ی چنین تفکری، زشت‌شمردن بسیاری از کارهای فداکارانه‌ی زیبایی است که انسان‌ها در زندگی خود انجام می‌دهند و عاقلان و بزرگان آنان را می‌ستایند! اگر مرجع اخلاق، منفعت‌بردن باشد، چه باید گفت زمانی که مردی خود را به دریا می‌اندازد تا همسایه یا فرزندانش را از غرق‌شدن نجات دهد، اما قادر به نجات‌دادنشان نشود و جسدشان را به ساحل برساند؟ چنین فعلی نباید نزد ملحدین اخلاقی به حساب آورده شود، زیرا نفعی از آن حاصل نشده است، اما عقلاء همگی چنین کاری را ستوده و والا می‌دانند.

### جهت سوم: همه‌جانبه و شامل‌بودن

از آنجا که اخلاق در ادیان بر ایمان به خداوند بنا شده و تنها یک مبدأ الزام اخلاقی ندارد بلکه انگیزه‌های متعدد و مختلفی برای اخلاق‌مداربودن وجود دارد که هر کدام مقتضیات خود را داشته و تأثیرات متفاوتی بر نفس انسان می‌گذارد. برای فرد مؤمن تفاوتی نمی‌کند که مردم حاضر باشند یا نباشند، و تفاوتی ندارد که یک فعل دارای منفعت شخصی باشد یا نباشد، بلکه معتقد است که باید به اخلاق پایبند بود، چه مردم جامعه با او موافق و چه مخالف باشند! پس مؤمن حقیقی، اگر اساس اخلاق در اسلام را واقعاً بپا دارد، همواره مراقب افعال خود بوده و سعی در نیکوکاری، تصحیح اشتباهات و محاسبه‌ی خود می‌کند.

چنین استحضاری، از جمله قوی‌ترین عوامل بهبود رفتاری است که تأثیر به‌سزایی در کردار افراد خواهد گذاشت، وگرنه مجرد نظریه و دیدگاه «بدون اینکه مشتمل بر عنصری دینی باشد، نمی‌تواند به عنوان عامل فعالی در نظر گرفته شود. به همین دلیل است که اخلاق دینی از اخلاق مدنی در حد غیر قابل مقایسه‌ای قدرتمندتر است و انسان اشتیاقی به خضوع در برابر قواعد رفتاری مبتنی بر منطق ندارد مگر اینکه به قوانین زندگی به عنوان اوامر الهی نگاه کند!»<sup>۳۸</sup>

از آنجا که الزام اخلاقی به قاعده‌ای درونی نیاز داشت تا انسان را به انجام کارهای اخلاقی وادارد، ارتباط بزرگی بین دین و اخلاق وجود دارد و دورکایم در اعتراف به این نکته گفته است: «قطعاً اخلاق و دین، از زمان‌های بسیار دور ارتباط محکمی یافته‌اند، و قرن‌ها در هم تنیده بودند، و بر خلاف آنچه تصور می‌شود جدا کردن دین از اخلاق، آسان نیست!»<sup>۳۹</sup>

از اینها گذشته، اخلاق در اسلام تنها مربوط به ارتباط فرد با دیگران نیست، بلکه سیستم جامعی است که انواع ارتباطات انسانی را در بر می‌گیرد؛ اخلاق اسلامی، شامل ارتباط انسان با خداوند، والدین، خویشاوندان، همسایگان، دوستان، عموم مردم و حتی دشمنان است! اسلام برای چگونگی رفتار با همسر، محارم، فرزندان، خدمتکار و کارگر هم دستورالعمل‌هایی دارد و ارتباط با افراد مختلف چه کوچک و چه بزرگ، و چه مرد و چه زن، و حتی مردگان، حیوانات، طبیعت و مقدرات را ضابطه‌مند می‌کند!<sup>۴۰</sup>

اما بر اساس اصول الحادی، انسان، انگیزه‌ی قابل قبولی برای تمسک به اخلاق به عنوان یک مبدأ که نتوان از آن کوتاه آمد، ندارد! در نتیجه اخلاق به پدیده‌ای تجملی تبدیل می‌شود که انسان در مقابل چشم دیگران یا برای مصلحت شخصی به آن متزین می‌شود؛ راستگویی می‌کند زیرا مردم راستگویی را دوست دارند یا اینکه خود دوست ندارد بر او دروغ ببندند، و از خیانت امتناع می‌ورزد زیرا مردم خیانت را دوست نداشته و خود او دوست ندارد به او خیانت شود، و همین کافی است تا بنیان اخلاق متلاشی شده و در چاه دورویی بیفتد! اصول آنها در نفس انسان مستقر نمی‌شود، بلکه همه چیز به عوامل خارجی مانند سلطه‌ی جامعه یا قانون برمی‌گردد، درحالی‌که چنین انگیزه‌هایی بسیار ضعیف هستند و تنها به دورویی منجر می‌شوند! الکسیس کارل می‌گوید: «انسان، می‌بایست اصلی در درون خود داشته باشد، وگرنه دولت‌ها تنها می‌توانند قانون را به وسیله‌ی زور بر ملت حاکم کنند، اما نمی‌توانند اخلاق را در جامعه الزامی کنند!»<sup>۴۱</sup>

### جهت چهارم: جایگاه و منزلت

اخلاق در ادیان عموماً و در اسلام خصوصاً، جایگاه و مکانت بزرگ و والایی دارد، تا جایی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده‌اند: «برای کامل‌گرداندن مکارم اخلاقی برانگیخته شده‌ام!»<sup>۴۲</sup> و خوش‌اخلاقی را به کمال ایمان ربط داده‌اند، چنانکه فرموده‌اند: «کامل‌ترین مؤمنان از لحاظ ایمان،

۳۸. تأملات فی سلوك الإنسان الکسیس کاریل، ص ۱۴۰، به نقل از: الأخلاق بین الفلاسفة وعلماء الإسلام مصطفى حلمی، ص ۳۰

۳۹. التربية الأخلاقية، ص ۱۱

۴۰. درباره‌ی آداب مربوط به آنچه که گذشت، بنگرید به: موسوعة الأخلاق خالد الخراز و کتاب‌های دیگر.

۴۱. الإنسان ذلک المجهول، ص ۱۵۲

۴۲. مسند أحمد (۸۵۹۵) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (۲۳۴۹): «إنما بعثت لأتمم مکارم الأخلاق»

نیک‌اخلاق‌ترین آنها هستند، و بهترین شما کسانی هستند که با زنانشان اخلاق نیکوتری دارند!»<sup>۴۳</sup> و اخلاق نیک را دلیل خوب‌بودن گرفته و فرموده‌اند: «از بهترین‌های شما، خوش‌اخلاق‌ترین‌های شما!»،<sup>۴۴</sup> و آن را از اعمالی دانسته‌اند که بیشترین اجر را دارد و انسان را به درجات بالای بهشت می‌رساند: «چیزی در ترازوی مؤمن نمی‌گذارند که از اخلاق نیک سنگین‌تر باشد!»<sup>۴۵</sup> و نیز فرموده‌اند: «آیا به شما خبر ندهم که چه کسی در قیامت نزد من محبوب‌تر است و نسبت به من نزدیک‌تر می‌نشیند؟ مردم ساکت شدند، و حضرت دو یا سه بار تکرار کردند، و آنگاه گفتند: آری ای رسول خدا! فرمودند: نیک‌اخلاق‌ترین شما!»<sup>۴۶</sup>

نصوص شرعی بسیاری در زمینه‌ی اخلاق مانند امر به راستی، وفاداری، نیکی، صدقه، همکاری و تعاون، گذشت، امانت‌داری، شکیبایی، تواضع و... وجود دارد، و این توجیهات اخلاقی بر علمای اسلام و مصلحین اثر بزرگی گذاشت، تا جایی که بیش از هر کسی از اخلاق گفتند و به آن دعوت کردند و از انحراف در راه اخلاق بازداشته و در زمینه‌ی اخلاق، کتاب‌ها و دانشنامه‌های قطوری نگاشتند!<sup>۴۷</sup> اما اگر نگاهی به جماعت الحادی بیندازیم، جایگاه اخلاق را پایین می‌بینیم؛ آنها به اخلاق توجهی نداشته و مانند پیروان ادیان -به خاطر اهمیتی که برای آن در زندگی بشر و اصلاح فساد قائل‌اند- به اخلاق‌مندی دعوت نمی‌کنند<sup>۴۸</sup>، و حتی بسیاری از آنان به بی‌اخلاقی دچار هستند، زیرا اخلاق در نزدشان به موردی شخصی تبدیل شده که اصول کلی معلومی برای آن وجود ندارد!

مارکسیست‌ها نیز به صراحت گفته‌اند که اهمیتی به دعوت اخلاقی نمی‌دهند، و مارکس و دوستش انگلس ذکر کرده‌اند که «کمونیست‌ها به طور کلی هیچ اخلاقی را ادعا نمی‌کنند و مردم را به هیچ یک از امور اخلاقی ملزم نمی‌گردانند؛ مثلاً نمی‌گویند که همدیگر را دوست داشته باشید، خودخواه نباشید و... بلکه برعکس، خوب می‌دانند که خودبینی، همچون فداکاری، در شرایطی معین شکلی ضروری برای اثبات خویشن نزد افراد به شمار می‌رود»<sup>۴۹</sup> و مارکسیست‌ها تاکید می‌کنند که با اخلاق به عنوان ارزش‌هایی که باید بر رفتارهای انسان حاکم باشد و تمایلات و شهوات او را کنترل کند برخورد نمی‌کنند، بلکه با آن تنها به عنوان بازتابی از واقع برخورد می‌کنند که در نزاع همیشگی میان ضدها به سر می‌برد، به

۴۳. مسند أحمد (۷۰۹۵) و ترمذی (۱۰۸۲)، و شیخ البانی آن را تصحیح کرده است: «أكمل المؤمنين إيماناً أحسنهم خلقاً وخياركم خياركم لنسائكم خلقاً»

۴۴. صحیح بخاری (۵۵۶۹): «إن من أخيركم أحسنكم خلقاً»

۴۵. ادب مفرد (۴۶۴) و صحیح ابن حبان (۵۶۳۹)، و شیخ البانی آن را تصحیح کرده است: «ما من شيء يوضع في ميزان المؤمن أثقل من حسن الخلق»

۴۶. مسند أحمد (۶۷۵۳) و شیخ البانی آن را در صحیح الترغیب والترهیب (۲۶۵۰) تصحیح کرده است: «ألا أخبركم بأحبكم إلي وأقربكم مني مجلساً يوم القيامة؟ فسكت القوم، فأعادها مرتين أو ثلاثاً، قال القوم: نعم يا رسول الله، قال: أحسنكم خلقاً»

۴۷. برای مثال بنگرید به: مکارم الأخلاق ومحمود طرائقها و نیز مساوئ الأخلاق ومذامها از خرائطی، مکارم الأخلاق ابن ابی الدنيا، مکارم الأخلاق طبرانی، الآداب الشرعية ابن مفلح، الأخلاق الإسلامية وأسسها عبدالرحمن حبنكة، موسوعة الأخلاق خالد الحزار و...

۴۸. ملحد از اخلاق نمی‌گوید، مگر زمانی که بخواهد دین‌مداران را متهم کند، و در مطالب گذشته خواندیم که دکتر عمیری پرده از تناقض‌های آنان برداشته است؛ زیرا کسی که اخلاق را نسبی می‌بیند، نمی‌تواند دیگران را متهم به بی‌اخلاقی کند! (مترجم)

۴۹. علم الأخلاق الماركسي، ص ۴۰

همین دلیل، «علم اخلاق نزد آنها علمی واجب و ضروری نیست، بلکه در پایین‌ترین مرتبه قرار می‌گیرد!»<sup>۵۰</sup>

در قرن هفدهم میلادی، هوبر (فیلسوف ماده‌گرا) اخلاق انسانی را در خودبزرگ‌بینی و فردگرایی می‌دید و ادعا می‌کرد که تمامی انگیزه‌های انسانی، دوست‌داشتن خویشان و پیروزی را هدف قرار می‌دهد<sup>۵۱</sup>، برای همین انسان هم و غم اصلاح اخلاقی یا دعوت دیگران به اخلاق‌مداری و کامل‌گرداندن آن را ندارد! پیروان پوزیتیویسم منطقی هم تمام اخلاق انسان را به احساسات درونی برمی‌گردانند؛ اخلاق نزد آنها عبارت بود از احساس دوست‌داشتن یا تنفیری که انسان نسبت به چیزهای گوناگون به دست می‌آورد، که چنین چیزی هم تمام درهای اصلاح اخلاقی را می‌بندد و هیچ انگیزه‌ای برای دعوت به اخلاق باقی نمی‌گذارد.

از جمله مشهورترین نمونه‌های نابودی اخلاق و مبارزه علیه دعوت‌کردن به آن، فردریش نیچه، فیلسوف آلمانی بود که تمامی اصول کلی اخلاق را نفی کرده و به جنگ با آن برخاست و اخلاق را اختراع ضعیفان دانست، چیزی که به وسیله‌ی آن بر نیروی زورمندان فایق آیند! در نزد نیچه، می‌بایست اخلاق را از زندگی انسان‌ها برداشت و انسان برتر نزد او کسی نبود که به ارزش‌های اخلاقی پایبند و به دنبال خیر باشد، بلکه جویندگان قدرت صاحب ارزش هستند و قدرت و سیطره معیار اساسی اخلاق می‌باشند، پس باید انسان برای به دست آوردنش بکوشد!<sup>۵۲</sup>

اما باورمندان به فرضیه‌ی فرگشت، بعضاً به مقتضیات و لوازم این فرضیه پایبند و صادق هستند و می‌خواهند به نهایت آن برسند. از جمله‌ی آنها، اسپنسر فیلسوف ماده‌گرا بود که با ایمان‌آوردن به فرگشت، اخلاق بشری را در مقابل آن خاضع گرداند و اینگونه نیکی‌کردن به ضعیفان و فقیران را کاری نکوهیده و مذموم قرار داد، زیرا با قانون طبیعت که می‌گوید «باقی‌ماندن لایق همان است که قوی‌تر و شایسته‌تر باشد»، در نتیجه احسان و نیکی را مایه‌ی انحطاط بشریت دانست، زیرا موجب بقای کسانی می‌شود که باید منقرض شوند؛ اینگونه است که صدقه‌دادن به هر صورتی که باشد، برپاکردن فساد در زمین محسوب می‌شود و دعوت به همکاری و کمک‌رسانی به دیگران انحراف و گمراهی است!<sup>۵۳</sup>

ریچارد داوکینز (ملحد معاصر) هم متوجه آثار ویران‌کننده‌ی فرضیه‌ی فرگشت بر اخلاق شده، برای همین گفته است: «اگر بحث، تفسیر زیستی باشد، از ته دل داروینی می‌شوم، اما اگر مسئله به چگونه زیستن برگردد، ضد داروینیسم هستم!»<sup>۵۴</sup>

البته با تمام اینها، منکر این نیستیم که بعضی از ملحدین برای کمک به فقیران بکوشند و در خیریه‌ها شرکت کنند و این را از اخلاق بشمارند، و شکی نیست که چنین کاری از اخلاق است، اما معنایش این نیست که ملحدین حق اخلاق را ادا کرده باشند؛ زیرا اخلاق تنها در کمک‌کردن به فقیران خلاصه نمی‌شود و باید آن را به عنوان یک سیستم کلی، تماماً پذیرفت. همچنین مشارکت در امور خیریه نزد آنان دلیل قابل قبولی ندارد، بلکه با اصول مادی و جبرگرایانه‌ای که دارند در تناقض است!

۵۰. همان، ص ۴۱

۵۱. فلسفة الأخلاق توفیق الطویل، صص ۲۰۶-۲۰۰

۵۲. المشكلة الأخلاقية والفلسفة اندریه کریسون، ص ۸۲؛ فلسفة الأخلاق توفیق الطویل، ص ۲۵۴؛ نیتشه فؤاد زکریا، صص ۹۹-۱۰۲

۵۳. فلسفة الأخلاق توفیق الطویل، ص ۲۴۹

۵۴. مصاحبه‌ی کانال الجزیره انگلیسی با ریچارد داوکینز، دقیقه‌ی ۴۲

\* \* \*

در نهایت این مقایسه‌ی طولانی اثبات شد که اخلاق انسانی سالم، تنها بر اصول ایمانی بنا می‌شود و اصول الحادی به چیزی جز فساد و فروپاشی اخلاق منجر نخواهد شد! لازم به ذکر است که این مقایسه بر اساس اصول معرفتی و منهجی انجام شده است و موضوع آن رفتار افراد مشخصی نیست؛ ممکن است ملحدی پیدا شود که اخلاق نیکی داشته باشد و در مقابل ممکن است که فردی دین‌دار دارای اخلاق زشتی دچار باشد.<sup>۵۵</sup> البته که چنین چیزی قابل انکار نیست و از موضوع بحث ما هم خارج است. پس ما از جنبه‌ی بنای منهجی به قضیه نگاه می‌کنیم و می‌گوییم که اخلاق بر پایه‌ی الحاد قابل بنیان نیست، و علی عزت بگوویچ هم با عبارتی ظریف به این حقیقت اشاره کرده و می‌گوید: «ملحدان با اخلاقی وجود دارند، اما الحاد اخلاق‌مند وجود ندارد!»<sup>۵۶</sup>، و در جایی دیگر می‌گوید: «اخلاق به عنوان یک اصل بدون دین پیدا نمی‌شود، اما اخلاق عملی ممکن است در غیاب دین یافت شود!»<sup>۵۷</sup>

اینگونه بطلان دلیل ملحدین که بسیار به آن استدلال می‌کنند هم آشکار می‌شود؛ آنها ادعا می‌کنند که در ادیان اخلاقی وجود ندارد و استدلالشان به این است که بعضی از مؤمنین بی‌اخلاق هستند و در مقابل ملحدین با اخلاقی وجود دارند، و این در نهایت فساد و بطلان است؛ زیرا ما نگفته‌ایم که اصول ایمانی در تمام افراد به یک اندازه اثرگذار است، و نگفته‌ایم که با مجرد اسلام‌آوردن تمامی مشکلات اخلاقی یک جامعه حل می‌شود و مردم مانند ملائکه معصوم می‌گردند! ما می‌گوییم که اصول ایمانی، نظام اخلاقی ثابت و درستی را به وجود می‌آورند و در نفوس مردم اثر به‌سزایی می‌گذارند و آنان را به اخلاق‌گرایی سوق می‌دهند. بنابراین اینکه بعضی از مؤمنین بد اخلاق باشند، نتیجه‌ی ضعف ایمان و قوت عوامل بازدارنده‌ی پیرامونشان است.

شاید آثار نابودگر اصول الحادی بر اخلاق و رفتار بعضی از افراد آشکار نگردد، اما دست کم در برابر افراد بی‌اخلاق آشکار خواهد شد؛ اینجاست که بحران حقیقی نمایان می‌شود و خلل‌های بزرگی را که در نگرش الحادی وجود دارد را می‌بینیم، زیرا شخص ملحد نمی‌تواند توجیهی برای انکار و نهی از کارهای شنیع پیدا کند!

۵۵. منظور این است که در جنبه‌ی معینی از اخلاق اسلامی کناره گرفته باشد، زیرا چنانکه گذشت، اخلاق خود بخشی از دین‌داری است و فرد با اخلاق پاداش اخروی خواهد داشت، و مراد نگارنده‌ی محترم با مراد کسانی که به دنبال بی‌اهمیت جلوه‌دادن دین هستند، کاملاً تفاوت دارد. در این زمینه می‌توانید به ویدئوی «دیندار نیست اما آدم خوبی است» از دکتر ایاد قنایی که توسط مجموعه‌ی رد شبهات ملحدین ترجمه شده است، مراجعه کنید. (مترجم)

۵۶. الإسلام بین الشرق والغرب، ص ۲۰۵: «یوجد ملحدون علی أخلاق ولكن لا یوجد إلحاد أخلاقی»

۵۷. همان، ص ۲۱۰: «الأخلاق كمبدأ لا توجد بلا دین، بینما الأخلاق العملية یمكن لها أن توجد فی غیاب الدین»